

پیدا آید اندکی خورد از کبوتر و بوسے گندہ و برنگ سفید و سیاه بر فراز معبد نشیند و عشرت کند
 و بخلط و نقد زندگانی بسپرد و ان روز مردم شهر فراہم آمدہ گوناگون خوشبو کے بسوزند و از
 مقدار سپیدی و سیاہی او اندازہ بارش گیرند از سیاہی باریدگی و از سفیدی خشکی تفویض کنند
 پیوستہ ان دوار کا کہ ان راجست نیز گویند معبدیست مشہور چون سری کشن از متہرا برآمدہ
 در ان مکان رفتہ توطن گزیدہ بود از پنجہست بزرگ نیایش گاہ دانشد نزدیک ان قصبہ کا اہلی است
 مسکن قوم اہیر از کیش مہنود خارج اند پختہ ہمہ کس بخورند و حسن فراوان دارند چون حاکم نو در انجا
 میرسد پیمان بر میگردد کہ از نا پار سائی زنان مواخذہ نکنند ان زمان اختیار آبادی میکنند و الا
 قصد بر آمدن دارند و ترک وطن میسازند متصل ان زمین است بدرازی نو و کرویہ پیشتر از موسم
 بدان دریائے شوز بچو شد و ان زمین را فرو گیر و چون بارش فرو نشیند روکی نہد ان زمین خشک
 گردد و نمک فراوان شود و کچہ ولایتی است جدا گانہ عرض و طول ان دو صد و پنجاہ کرویہ مغرب
 رویہ سند است در بیشتر ریگستان شتر و بز بسیار شود اسپ تازی نژاد ان ولایت مشہور
 است گویند بزرگانی براہ دریائے اسپان عربی می اور و ناگہاں جہاز بر شکست و صد اسپ
 او بر تختہ بکنارہ برآمدہ درین ولایت رسیدہ تا حال نسل ان اسپان در ان حدود است
 المقصہ درین صوبہ ہوا معتدل بیشتر ریگستان است و کشت کار جواری باجرہ و مدار خورش
 بر ان مزروعات ربیع کتر شود گندم و دیگر غلات از مالوا و جمیر و برج از دکن اورند پیرامون
 مزروعات و باغات ز قوم بر نشانند و حصاری حصین بردی کار اید درین صورت این دیار
 دشوار گذار است و از انہوی درخت بشکار عشرت نتوان کرد از انہوی درخت انبہ
 و غیرہ یک بستان توان شمرد و از پن تا برودہ صد کرویہ انبہ زار است و شیرین بردہ و
 برخی از خامی شیرینی اورد و انخیر گزیدہ شود و خرپوزہ در بستان و ما بستان بہر سد انگور و
 گل بسیار در صحرا یوز فراواں کہ ہر سال در دام اورند و بصید ہنگنی آموزند گاوان دیار و خوش
 سنجی و تنومندی و نیکو رفتاری و تیز روی مشہور است چفتی پانصد روپیہ و افزون ارز و ہمہ
 روز پنجاہ کرویہ در نور دو گزین رود ما کے ان ولایت سا بر متی و با ترک و ہندری و زبردہ
 پیتی و سرتی و ہرن است و دو چشمہ ایست کہ ان را جہنا و گنگا گویند طول این صوبہ از بران پو
 تا دوار کا سیصد و دو کرویہ عرض از جالور تا بندر و من دو صد و شصت کرویہ شہر ق رویہ
 خاندیس و مغرب رویہ دوار کا کہ بر ساحل دریائے شور است و جنوبی کویہ بہر جا بوسنگی دارد

شمالی جانور و ایدر جنوبی بندر و من و کنبایت سرکار احمد اباد و پتن و نادوت و بہر و پنج
و بروہ و چانپانیر و گو و ہرہ و سور تہہ و اسلام نگر عرف ہارنہ سرکار شمل یک صد و ہشتاد
و ہشتت محال سیزدہ بندر و پنجاہ و ہشتت کردوسی و ہفتت لک و نو ہزار و ام و جنسل این
صوبہ است +

صوبہ رگھتہ

درین ولایت در پاکستان زمان برہمن اباد نام شہری بزرگ تختگاہ بود قلعہ ان ہزار و چہار
صد برج داشت ہر یک بقاصلہ یک طناب بعد ان او پور پاسے تخت گردید از برج
و بارہ ان فرادان نشان و ہند پس ازان دیول اکنون رگھتہ و دیپیل دار الحکومت است
شہری بزرگ جامع جمیع اشیای خاصہ مر و اید و اجناس بنا در فرادان و درین ولایت سوم بخش
از کشاورز برگیرند و کان نمک و امین فرادان محصول و ہر و در شش کروہے کان سنگ روست
بقدر بایست دراز و کوتاہ بریدہ بکار عمارت برند اکثر مدار کشتی است و بسیار کونہ با شدا ز
خورد و بزرگ چہل ہزار خواہد بود شکار گور خر و نیز خرگوش و کوتہ پا چہ و خوک و ماہی فرادان مدار
خوش بر برنج و جغرات و ماہی است و ماہی ساقی ساخت و کشتیہا را برامودہ بہ بنا در و اطراف
برودہ سود برگیرند و از ورغن برکشند و بکار کشتیہا آید و تھی از ماہی است کہ ان را پلوہ گویند بخش
مزگی و لذت بخشی کم ہمتا از دریائے شور و کسند آید و ان را ہام اورند غیر ازین دیار جائے
دیگر ان ماہی نشان نہ ہست و جغرات گزیدہ شود و چہار ماہی ان برنگر دو و گل فرادان و میوہ
گونناگون خاصہ انبہ خوب شود در صحرا خور پوزہ خورد بہر سدا جگر خوردہ این دیار مشہور ترنی الاکناف
است بنظر و افسون جگر مردم خصوص جگر طفت ماں بر باید و تخمبیس در وقت طعمام خوردن
بر ہمہ کس منظر او زیادہ دخل دارد و بعضی گویند کہ او با گاہ گاہ حالتی رود ہر کس کہ نظر
اندازد بخورد گردد در ان حال جگرش بر باید و ہمہ پیشگان بخش کردہ بخورد و پیسانہ زندگی
ان بخورد لبریز گردد و جگر خوارہ ہر کرا بخواد ہمانست خود ساز و پارہ ازان بخورش در دہد و
افسون براموزد و بر گفتار کہ جاندا می درندہ صحرائی است سوار شود و بقوت افسون او را
رام گرداند و از دور دستہا خبر او چون گرفتار آید دانندگان ساق پاسے او شکافتہ

دانه پسان انار دانه برارند و بخوردن زفت رسیده دهند ^{نزل} قدرت الهی بی یابد و این جگر خمارگان نوی
 جادو و افسون میدانند اگر سنگ آسیاب گلوبسته در دریا انداخته شوند فرو نمیشود و در آتش نمی سوزند
 اما دانا یان کار چون میدانند که بیکه از آنها را ازین روش باز دارند بر هر دو شقیقه او داغ می
 نهند و چشم آن را بنمک انباشته در خانه تا چهل روز او بچخته دارند و طعام بے نمک بخورند
 دهند و برخی افسون خوانند ازین عمل از جگر خواره افسون خود فراموش می شود و از روش خویش
 بازی آید و جگر خواره اکثری از زنان می باشند و بعضی مرد و اسیب این خدانا ترسان
 به چشم خود دیدم که جگر طفلان نو نهال باغ زندگی را بر بایند اگر چه این خدا فراموشان در هر بلادی
 باشند و اما در بلاد تهته بیشتر باشند هفتاد و کوه تهته هتنگلارج مکانی است منسوب
 در گامیان شمال و غرب نزدیک دریای شوراز و شواری راه بیابان و نایابی آب و زمینی قوم
 بهیل رسیدن هر کس در آن مکان دشوار است مگر بعضی از فقیر خاصه شناسی سراپا برهنه
 اختیار گسنگی و تشنگی نموده در آنجا رسیده پرستش گری نمایند و درآمد و شد که زیاده از پانزده روز
 می کشد تصدیه بسیاری یا بند ^{نزل} سرکار سیوستان تابع این صوبه است برکنار دریای سند
 و درین حدود کولابی است بزرگ دوروزه راه دراز و آن را سپهر خوانند و بر فراز آب میهنها
 ساخته برخی از ماهی گیران سکونت دارند و زندگی خود به بیشتر ماهی گیری بسر برند چنانچه در ولایت
 کشمیر نیز هر کس که آب دل زمین میسازند و درین صوبه از حدود ملتان و اوج تا تهته و کج کران
 شمال رویه کوه های خار بلند و مسکن اقوام بلوچ و بعضی افغان و جانب جنوب از اوج
 تا گجرات کوه های ریگ و موطن گروه هیتی که بنگاه رئیس آنها جیلیر است و از دیگر اقوام چوت
 و از بهکرتا نصیر پور و امرکوت مردم ^(۳) سیوده و جای بجه و دیگران توطن دارند و بزرگ ترین
 دریای سند است بازرگانان از ملتان و بهکر اموال و اثقال براه دریا بر شتیها به تهته می برند
 یک مسافران و متروکان و عساکر گران بدان راه دریا بجانب تهته میروند کم وقتی خواهد بود که
 براه خشکی لشکری گران را نوردان طرف شوند اما از دشواری جنگل و نایابی آب تصدیه
 می کشند طول این صوبه از بهکرتا کج مکران دو صد و پنجاه کوه و عرض از قصبه بدین تا بند لاهی
 صد کوه شرق رویه گجرات احمد اباد و غرب رو کج مکران شمال بهکر جنوب دریای شور سرکار
 تهته و سیوستان و نصیر پور و امرکوت چهار سرکار مشتمل بر پنجاه و هفت محال و پنج بند و نوزده

و چهل و نہ لک و ہفتاد ہزار دام داخل این صوبہ است *

صوبہ دارالامان ملتان

صوبہ دارالامان ملتان از شہر ہائے پاکستان است و قلعہ خشیتین دارد و ہر گونہ مردم در و آباد
و گوناگون اشیائے ہر دیار بہ بیچ و شتر امیر و واسپ تازی نژاد براہ قندار از عراق سوداگران
سے آند و در ان شہر بفر و خست می رود و ہوائے زمستان باعث دال نزدیک تابستان گرا
افراط دارد و بایش کم و اہل ان زبان لاہور و سندھ ایختہ دارند قالی و شطرنجی گلزار و چہیت
بہ تقلید بندرنیکو سازند و درون قلعہ خوابگاہ شیخ بہاوالدین ذکر یا المشہور و بخندوم العالم واقع است
و بر مزار مظہر انوار گنبد بلند از خشت و چونہ بر افراختہ اند این شیخ پور شیخ وجیہ الدین محمد
بن شیخ کمال الدین علی شاہ قریشی در سال پانصد و شصت و پنج ہجری در کوت کرور سعادت ولادت
یافت و در خورد سالی ایشان پدر بزرگ وار رحلت نمود شیخ بدانش اندوزی اشتغال ورزیدہ
علوم رسمی تحصیل کردہ اختیاریا سفر نمود و بعد سیر ایران و توران در بغداد رسیدہ شیخ شہاب الدین
سہروردی ارادت آوردہ و پایہ خلافت یافت شیخ عراقی و میر حسینی از وفیض برگرفتند از بغداد
در ملتان رسیدہ اقامت ورزیدہ بسیاری از معتقدان ارادت اوروند و فیض یاب شدند شیخ
فرید الدین گنج شکر فراوان دوستی داشت و مدتی باہم بودند ہفتم ماہ صفر سال ششصد و شصت
ہجری نورانی پیری نامہ سر بہر آوردہ بدست شیخ صدر الدین خلف ایشان بدرون فرستاد
حضرت شیخ ان نامہ را بر خواند و جان بحق تسلیم نمود و از چہار کج خانہ او از بلند شد کہ دوست
با دوست پیوست بسادہستان شگرف حیرت افزا از ان حضرت بر زبان صفا رو کبار است
نان دیار شیخ صدر الدین عارف پور شیخ بہاوالدین ذکر یا در سنہ ہفتصد و نہ ہجری رحلت نمود
شیخ رکن الدین پور شیخ صدر الدین عارف و شیخ یوسف کر ویزی و شیخ موسی گیلانی و شمس الدین
تبریزی و بسیاری از اولیائے در ان شہر سعادت بہر اسودہ اند و مزار مظہر انوار ہر یک زیارت
گاہ خلایق است چہار کوسہ ملتان جنوب رویہ سید زین العابدین پدر سلطان سرور است
در ایام تابستان مردم از اطراف ہر اے زیدت آمدہ مجمع عظیم کنند و چہل کوسہ ملتان
غرب رویہ دامن کوبہ بلوچستان انطرف دریائے سندھ خواب گاہ سلطان سرور است
این سید زادہ در آغاز برنائے بریاضات شاقہ و عبادات مالایطاق بر نفس امارہ زیان کارہ

غالب آمده و به برکات ان مرات ضمیر ا بخلایافت و بانوار شمع عرفان شبستان باطن روشنی گرفت با تفاق که روداد بقوم جست که هر کهر آوینش گردید سلطان سرور و میان دمودنا برادرش درجه شهادت یافتند بی بی بامی زوجه آنحضرت تاب جدائی نیاورده رخت هستی بر بست و میان پاننا خلف ایشان که خورد سال و تسیم ماند نیز آنجهانی شد و در دامن کوه مدفون شدند و بمزار شهید شهرت گرفت از اتفاقات حسنه تاجرس از قندهار بست ^(۱۲) ملتان می آمد چون نزدیک مزار مسطور منزل کرد ناگهان پاسے شترش بشکست تاجراز بر داشت باران شتر عاجز آمده بمزار شهید نذر بست بارادت آبی همان وقت پاسے شتر درست شد و تاجر اعتقاد آورده نذریا بیمار ساینده محل برشته بستت را ہی گشت و این مقوله نادر در اطراف مشهور گردید و از ان زمان ان مزار بزرگ و از زیارت گاه خلایق گشت و علاوه ان سه کس یکے نابینا و دویم مبروص و سومی نامرد و مجاورت مزار آختسبار کرده است و عاده دفع علل خود نامزدند بقدرت ایزدی نامرد و چویتی و مبروص تندرستی و نابینا بینا کے یافت و موجب مزید اعتقاد طوایف انام گردید و این سانکه غریبه شهرت پذیرفت چون نابیسنا کے مذکور را گاه و کلنگ در بادی النظر بنظر در آمده ان سه کس بین نام مشهور شد و اولاد انهارا که مجاورت مزار دارند تا حال گاه و کلنگ نامند القصد عالم عالم طبقات خلایق از اطراف ممالک و اکناف گیتی بطواف ان مزار پر انوار رسیده نذرات میگذرانند و استمداد کے حصول مرادات میکنند و کلمه ^(۱۳) ایزدجان بخش مرام خلایق حاصل میشود علی الخصوص در برآمد ایام زمستان از هر طرف مردم بسیاری آیند از شهر ملتان تا مزار که فاصله زیاد از چهل کرود واقع است تمام راه آدم امودی شود و هجوم خلایق در ان راه انقدر میشود که بجزیر راست نیاید و رقبه او ریح خوابگاه شیخ جلال پور سید محمود بن سید جلال بخاری مشهور بخدمت جهانیا است شب برات مہفصد و مہفت ہجری بعرصه وجود آمد مرید و خلیفہ پدر بزرگوار خود است از شیخ رکن الدین ابوالفتح سہروردی نیز خلافت یافت و در وہلی شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را دیده فرادان فیض اندوخت چهار شنبہ عید قربان مہفصد و ہشتاد و پنج خشی پیکر بر انداخت درویشان ملنگ و دودا کے سراپا بر مہتہ از مریدان ان جناب در ہر جانب ہستند و ذکر علی مینمایند و در شہر پٹن عرف ابو دہن سرکار دیپالپور خاور رویہ ملتان خواب گاه شیخ فرید الدین گنیشکر پور جلال الدین سلیمان از زاد فرخ شاہ کابلی است

زاد بوم ایشان قصبه کھوتوال نزدیک ملتان واقع است در سر آغاز برنای بدلتش انوزی رسمی
 سرگرم بود و در ملتان اتفاق خواجہ قطب الدین محمد بختسیار را دریافته فراوان فیض اندوخت و
 پمپلے ایشان در دہلی آمدہ بارادت کامیاب گشت و بعضی گویند کہ بستوری خواجہ از ملتان
 بقندہار و سیستان رفت و تحصیل علوم پرداخت بعد ان بلانزمت خواجہ در دہلی رسیدہ
 سخت ریاضت با و آویزش بانفس امارہ نمودہ فیروز مند گشت و برخصت خواجہ در قصبہ ہانسی
 آمدہ اقامت درزیدہ خواجہ قطب الدین در وقت رحلت فرمود کہ خرقة و عصا و غیرہ آنچه از پیر
 رسیدہ بشیخ فرید الدین سپارند شیخ از اصغائے این معنی از ہانسی بدہلی آمدہ امانت برگرفتہ مراجعت
 نمودہ در مین طرح اقامت انداخت و فراوان کسان از فیض بختی ایشان کامیاب شدند چون
 از برکات نظر کیمیا اثر ایشان تو دوائے خاک شکر گردید بگنج شکر مشہور شدند روز شنبہ پنجم محرم
 سال ششصد و شصت و ہفت ہجری در مین جہاں ناپایدار را پرورد نمود القصد سرکار دیپا پود
 تابع این صوبہ است قوم و تود و دگر و گوجر و غیر ذلک در ان سر زمین سکونت در اند و تجمرد و
 تفتن مشہور چون در ایام بارش دریا کے بیاہ و ستیج در محال این سرکار رسیدہ بر سطح زمین
 چند فرسخ در چند فرسخ پہن و ۶۰ این میگردد اکثر اطراف ان نواحی زیر اب می آید و ہر سال
 طوفان نوح در ان نواح بطہور میرسد و بعد بر رفتن اب از بس رطوبت و سیرانی در تمام ان سر زمین
 جنگل انبوہ سر بر می آرد حتی کہ پیادہ بدشتواری قطع راہ میکند تا بسوار چہ رسد بدین جہت ان دیار را
 بکمی جنگل میگویند و مفسدان مسطہ رہ بقوت دریا کہ در اماکن و مساکن انہا چند نخت شدہ
 جاریست و پناہ جنگل دشوار گذار کہ فرسنگها طول عسرض دارد مصدر ہندی و قطاع الطریق و
 دزدی میشوند و دست امرائے بادشاہی بتادیب و تخریب انہا نمی رسد و درین دیار زمستان
 باعتدال و تابستان با فراطشود و در خریف زراعت جواری و در زمیج گندم پیادے یا بدغوب رویہ
 ملتان و پنج کروہے ان روی اب چناب ولایت بلوچان است درین الوس دوریں ہتندی کے
 دودائے کہ یکجاسی ہزار سوار و پنجاہ ہزار پیادہ با خود دارد و دیگرے ہوت کہ بست ہزار سوار و
 سی ہزار پیادہ را سردار است و ہر دو با یکدیگر تخالف و تنازع دارند و بر سر حد و آویزش کشند
 و از قبول اطاعت بادشاہی و ادائے پیشکش مقرری خود را و ولایت را در امان میدارند و
 وکلای ہر دو کس دار الحکومت ملتان حاضر بودہ بتقدیم احکام بادشاہی و اقدام او امر صاحب
 صوبہ قیام دارند ولایت بلوچ از و فوراً ہادی و مکشیر مزروعات ہر دو فصل فراوانی حاصلات

و امنیت از دزد و ربهزن مشهور است گویند که ولایت ملتان در عهد خلافت سلطان علاء الدین ثانی والی دہلی از تصرف او بدر رفته بقوم لنگاہ تعلق یافته بود سلطان حسین لنگاہ فرمان روا کے ملتان در زمان حکومت خود از کرور کورت تا مانکوت در جاگیر ملک سہراب غیرہ بلوچان کہ از کج کمر آن نزد او رسیدہ بودند مقرر ساختہ بود اما در عهد خلافت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ راجہ تو در مل دیوان اعلیٰ ان ولایت را بر بلوچان مسلم داشتہ در میان خراسان و ہندوستان یک محکم مقرر ساخت و در حد و دہر و کشور سد باستحکام انداخت جنوب رویہ ملتان بہر قلعہ است متین و حصنی است حصین در پاستانی نامہائے منصورہ می نویسند در یگانہ پانچ رو و پنجاب یکتائے گزیدہ در حواشی ان قلعہ میرسد و دو تخت شدہ دو حصہ جانب جنوب و یک حصہ طرف شمال قلعہ مسطور میگزر و حصانت و متانت ان فی الاکاناف مشہور است لشکر ہارا یکبارگی بر و دست یافتن دشوار در ان دیار تا بلستان با قراط و باران کم شود میوہ گزین باشد میان سیوی و بہر کوشتی است فراخ ہنگام تا بلستان سہ ماہ سموم دار و چون در یائے سند در چند سال از جنوب بشمال گراید و آبادی دیہات خراب سازد از پنجہت خانہ از چوب و خس ساخته بسر بند و رواج عمارت پختہ و خام کم ہست طول این صوبہ از فیروز پور تا سیوستان چہار صد کر وہ و عرض از خط پور تا جیلیر صد و بست و پنج کر وہ و درازی از صد گہرہ تاج کج مکران ششصد و شصت کر وہ خاور رویہ پور پورستہ سیر کار سہرند غرب رویہ کج مکران شمالی شور کورت جنوبی صوبہ جمیر سرکار ملتان و دیپالپور و بہر سہ سرکار شمل بر نو دو ششش محال بست و چہار کرور و چیل و شش لاک و پنجاہ و پنچہزار دام و اعل این صوبہ است *

صوبہ ارسلطنت لاہور

لاہور مصریست متقدیم بر کنار دریائے راوی آبادی انرا بہ نو خلف راجہ رام چند نسبت میدہند در بعضی تواریخ لاہور و لہا و نیز مینویسند چون از گردش چرخ دوار بعد امتداد او در دراکان آبادی ان انہدام روداد قبلی نشان معموری ماند دار الحکومت این ولایت شہر سیالکوت گردید بعد از انکہ سلطان محمود غزنوی فتح ہندوستان نمود ملک ایاز کہ منظور منظر سلطان و در خوبی و فراست بے ہمتا بود بہ آبادی ان شہر متوجہ شد رہ قلعہ پختہ احدایت نمود و شہری تجید آباد گردید و خسرو شاہ و سلطان خسرو ملک پسرش از اولاد سلطان محمود بتازگی فتح این ولایت

کردہ لاہور دارالسلطنت کر دند قناسی و ہشت سال دارالحکومت اولاد سلطان بود بعد ان احدی
 از سلاطین ہند در ان شہر اقامت نورزیدہ آبادی از رونق بر افتاد پس از مدت تا تارخان از امرائے
 سلطان بہلول لودی دارالحکومت نمود بعد ان کامران مرزا خلفت حضرت بابر بادشاہ در ان مصر اقامت
 ورزیدہ باعث و فوراً آبادی گردید پس از ان حضرت جلال الدین محمد گیسو بادشاہ و عہد خلافت
 خویش بہ آبادی ان توجہ نسردمودہ قلعہ متین شہر بناہ و دولتخانہ احداث نمودہ بتازگی رونق بخشید
 بعد ان حضرت نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ عمارت عالیہ کہ بالفعل موجود است تعمیر فرمودہ
 مدتے از نزول اقبال ذریعہ و فوراً رونق شدند و از عمارات منازل بادشاہ زادگان و امرائے
 والا نشان خصوص عمارت آصف خان عرف ابوالحسن بن عثمان الدولہ کہ بوسعت و وسعت
 بسیار است از دیا دآبادی گردید و در زمان حضرت شہاب الدین محمد شاہ جہان روز بروز مسموی
 افزود و در عہد حضرت محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر بادشاہ غازی چون دریائے راوی
 بجانب شہر رو بہاد و از صدقات ان با کثر عمارت و بناات اسب رسید و سنہ چہارم
 جلوس والا برائے تعمیر بن بستحکم کہ سد انہدام عمارات تواند بود حکم مقتدرین بعد و پوپست
 فرمان پذیر ان بند بردازی دو کردہ باستحکام تمام بستند و بجا قنط شہر سد عالم گیری لبان
 سد سکندری بروئے کار آوردند و در اکثر جہانمند تالاب زیتہ ارکستہ لب دریا را بمثال
 لب خوبان و لغریب ساختند و خوانین والا نشان نشیمن ہائے دلکش و منازل فرح افزا
 مشرف بدریا احداث نمودہ زینت افزائے شہر شدند و از ابتدا کے سال چہارم لغایت
 حال کہ زیادہ از چہل سال میگردد و در ہر سال ترمیم و تعمیر اندسر کار بادشاہی میشود و برائے
 بند و بست مبلغی کلیہ بخرچ میرود و بے شائبہ تکلف شہریت بزرگ و مصریت سترگ و
 وسعت و آبادی و انہو ہے مردمانت در ان مصر کم نشان دہند گوناگون ہنر پیشگان ہر دیار و
 ہرگونہ صنعت گران روزگار سکونت دانند و اجناس ہفت کشور و ہشیائے بحر و بر بخرید فروخت
 میرود اگرچہ در ہر کوچہ و بازار مساجد بسیار از بسیار است اما بر کنار دریا مجافی دولتخانہ
 والا حضرت عالم گیر بادشاہ مسجدی عالی از سنگ بنا فرمودہ اند کہ زیادہ از پنج لاک روپیہ
 بر ان صرف شدہ دیگر در وسط شہر مسجد جامع وزیر خان عرف حکیم علیم الدین شاہ جہانی بر رخسارہ
 مصر حال زینا افتادہ و درین مصر خواہا بگا و زبدۃ اولیائے عظام میر علی جوہریت کہ فیصدہ

با ولایت هم آغوش داشت و از عزیزین همراه سلطان محمود آمده در لاهور رخت هستی بر بست
 و سلطان فتح لاهور از برکات قدم ایشان میدانست و نیز دیگر نزدیکان جناب صمدیت در آن
 شهر آسوده اند و مقبره معظمه حضرت جهانگیر بادشاه از وی مدیاسے را وی نزدیک شاهده و واقع است
 و مقابل آن مقبره اصفت خان ابوکسن جهانگیریت اگر چه در حواشی شهر فراوان باغ دل کشا و
 هزاران گلشن فرحت افزا است اما باغ شالامار که حضرت شاهجهان بادشاه بقلیب باغ کشید احدی
 فرموده اند دل فریب نظارگیان است چون اندکی از شهر و اسطنت بقلم آمده بر اسے سیرانی
 سخن شطری از قصبه جات این صوبه مینویسد که دو ابه بست حالند هر قصبه ابست پاستانی
 در نزدیکی آن خواب گاه ناصرالدین که در زمان خویش رتبه ولایت داشت که ایام تابستان خلایق
 بزیارت میزاید نجوم می آرند و نیز در حوالی آن قصبه مزاره شیخ عبداللہ سلطان پوریت که انصاری
 کمالست مشهور و معروف و در زمان فرمانروایی سلیم شاه بختاب شیخ الاسلامی مشهور و
 معروف و در عهد خلافت هما یون بادشاه و محمد اکبر بادشاه مخدوم الملک خطاب یافتند بود
 و درین دو ابه قصبه بکوار و نیز متقدمین است سرریافت و ادرس و دور وید و پنج تولید و پیوند
 و چهره سفید و فوط طلا دارد و دیگر پارچه نیک گزیده می شود و چینیست دولای و کار بادل و سلطان پور
 بهتر کنند و در دو ابه باری هیبت پور پتی پرگنه ابست اسپ عراقی آساورانجا پیدا سے یابد
 بعضے را ده هزار و پانزده هزار روپیه قیمت می باشد و در چاک گور و هر گویند از توابع پستی
 هیبت پور باغ و تالاب خوبی است و در روزیهای خلایق کثیر نجوم می آرند و در دو ابه کرشمے
 ان رام تیرتھ معبد متقدمین واقع است و چند کر و سے ان بتالہ قصبه ابست دل کشا و عمود ابست
 خوش آب و هوا بانی این شهر را سے رام دیو بهتی است که زمیندار کپورتیل و رئیس قوم خویش بود
 گویند که نوبت بحکمت آبی در پنجاب نوعی طوفان جو شش بر زد که از دریاسے ستلج تا دریاسے
 چناب تمام زمین اب نشین و عمارت قصبات و دیہات منهدم و بسیاری ذی جیات منعدم
 گردید و بعد رفع طوفان مدنے ان سرزمین ویران بود و بعد مدت در بعضے جا آبادی با صورت
 گرفت چون مغولان بلخ و کابل در هر سال بر ولایت پنجاب ترک تازی مینمودند ازینجهت این
 ولایت خراب و هر طرف ویرانه و عالم عالم زمین خرابه میماند و حاصلات و مزروعات چندان
 نبود و در عهد سلطان بہلول لودی که تاتار خان صوبہ دار لاهور گردید را سے رام دیو بهتی بتلک تنگ

تمام پنجاب را از تاتارخان اجاره گرفت و با توفیق که روداد بشرف اسلام مشرف گشت و باعث پیش آمد او شد و در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری و یک هزار و پانصد و بیست و دو بکراجیت با جازت تاتارخان قصبه بتاله که در آن مکان ویرانه و جنگل بود آباد گردانید و چه تشبیه آنکه در هنگام طرح شهر مشکون خوب نشد از آنجا موقوف کرده در نزدیکی آن بر پشته بنا کے معموره انداخت چون بزبان پنجاب مبادله را بتاله گویند بنا بر تبدیل جا این شهر به بتاله موسوم گردید و جنگل بری نموده بسیاری دیهات طرح انداخت و زراعت بکار رفت و پرگنه مقرر گشت رفته رفته احوال بتاله رسیده که حاصلش بهل خان گنج قارون میرسد و گنج پر ویزدم مساوات میزند و در بدایت حال آبادی قصبه چندان نبود شمشیرخان خوجه سرکه در زمان محمد اکبر بادشاه کروری آن پرگنه بود عمارات حاکم نشین و تالابی فیض اموده باغی مطبوع احداث نموده رونق افزا گردانید و روز بروز آبادی شهر افزونی پذیرفته معموره و لغریب گشت بعد از شیخ مشاقخ کروری از احداث عمارات متعدد و باغ و لغریب باعث و فور آبادی گشت اکنون در عهد عالم گیر بادشاه مرزا محمدخان که احوال خطاب وزیر خانی دارد و در زمان بودن خدمت مانند این پرگنه سنه دو از و هم عالم گیری و کابین بازار بچیت ساخته و بانگی در سنه و سیان سنگه قانونگوسے و پهران ایشان منازل دل فریب و کاروان سرا و پوره تعمیر نمود و نیز قاضی عبدالحی عمارات سنگین و بازار و کاروان سرا و مسجد جامع و باغ احداث کرده باعث افزونی رونق و معموری شده و گنگا و هر خلعت میرانند و میر چا سه پخته ساخته بر چهره بازار عالی زیبا انداخته و نیز باغچه و چاه زمینه دارد و قصبه بر راه راهور احداث نموده چون اب این هر دو چاه باب گنگا دم مساوات میزند از نتیجه بانی آن را گنگا و هر گویند اگر چه در حواشی شهر حدائق مطرا در ریاض فرحت افزا بسیار است اما در سنگه قانونگوسے باغی بتقلید شالامار پست و بلند مشتمل بر سه مراتب بغایت مطبوع ساخته و مرتبه بالا مشرف بر تالاب شمشیرخان است و از طرف اوست و نظارت نظر فریب نظارگیان فرج بخش تاتاشایان و درون شهر و حوالی آن خوابگاه بسیاری اولیا است مثل زبده و اصلان در گاه باری شهاب الدین بخاری و شاه خراب و شاه اسمعیل و شاه نعمت الله و شیخ المهداد که هر یک در زمان خویش رتبه ولایت داشتند و در کوه سه در موضع سالی مزار شاه بدرالدین است که سلسله ایشان به پیر پیران حضرت میه ان شی الدین میرسد و چهار کوه بتاله در موضع

دیپالی وال تابع کلا نوز مزار منظر انوار شاہ شمس الدین دریائی است کہ از واصلان در گاہ احدیت
 بود از خوارق عادات ایشان طرفہ نقلہائے حیرت افزا کنند از انجملہ آنکہ در زمان حیات ایشان
 دیپالی نامی ہندو از خدا و نزدیکان بود تو بہتے ایام غسل گنگ در رسید و طوایف ہنود روانہ
 شدند دیپالی بجناب حضرت رخصت سفر گنگ خواست انحضرت رخصت ندادند و فرمودند
 کہ روز مہوہو کہ برگنگ مجمع میثوہ و یاد داند چون آن روز در رسید دیپالی التماس نمود کہ فرمودند
 کہ چشم پوش چون او چشم پوشید خود را بکنار گنگ دید و بہ برادران و خویشان خود کہ پیشتر رفتہ بودند
 ملاقات کرد و باتفاق ان جماعہ غسل نمود و ہمگنان او را در انجا دیدند ہممان زمان او چشم و اگر وہ خود
 را مہلازست انحضرت دیدہ حیران کار خویش گردید بعد از ان کہ برادرانش از سفر گنگ بساکن بسید
 او را در وطن دیدند ہر کدام بر زبان آوردند کہ دیپالی در سفر مہراہ ما نبود اما بہر باتفاق او غسل گنگ
 کردیم و نیز در وقت مراجعت ہمراہی نہ کردہ و پیشتر از ما بسکن رسیدہ آخر الامر بر حقیقت کار
 واقف شدہ بر ظہور خارق عادت ان ولایت پناہ حیران شدند و بدیع ترا نکہ بعد چند سال
 از ارتحال ان واصل در گاہ ایزد متعال در و در گران ہا مرحاکم کلا نور درخت سرس کہ نزدیک مزار
 بود بریدہ برائے کار عمارت کحت کحت ساختند بقدرت ایزدی ناگہان او از میہیب
 بر آمد و زمین بتزلزل گردید و تنہ آن درخت خود بخود برخاستہ ایستادہ و در و در گران از سنج
 این سانچہ ہوتا کہ گریختند و آن تنہ درخت باز سر سبز شدہ برگ و شاخ بر آورد این قصہ
 ناورہ در اکناف گیتی مشہور گشت و باعث از ویاد اعتقاد طوایف انام بجناب آن زہد و اولیائے
 عظام گردید و اکنون مزار منظر انوار زیارت گاہ صفار و کبار است و در ہر شب جمعہ علی الحسب و ہر شب
 جمعہ ماہ نور خلائق کثیر مذکور و مؤنث از نزدیک و دور بطواف می آیند و نذرات نقد و جنس و شیر و
 برنج و مالیدہ روغن و سفکر امود میبگذرانند و ہر کدام باز زوسے حصول مامل نذرمی بندند و
 بارادت الہی مرادات حاصل میشود و بر خلاف مزارات اولیائے دیگر حدیثہ و مجاوران مزار جماعہ مہنود
 از اولاد دیپالی مذکور ہستند و ہر چند اہل اسلام بدافع جماعہ مہنود سعی کرد و میکانسند چون نظر خاص
 انحضرت بر دیپالی مذکور بود پیشش نیرو و دتا حال ہمان جماعہ بجا ورت قیام دارند در نزدیکے آن
 و ہریان پور مکانی است کہ سر آمدار باب حال و قال و مور و فیوضات ایزد ذوالجلال بابالال
 در انجا سکونت داشت و در زمان خویش صاحب عرفان و شناسائے یزدان و در گذارش حقیقت

و معرفت مرزبان بحر امواج گوناگون سخنان بود و اکثری از طوایف انام از خاص و عام مرید
و معتقد او هستند و اشعار هندی آنرا که در حقایق و معرفت و وحدانیت گفته است و در وظیفه
خود دارند و بادشاه هزاره دارمشکوه در ایام حیات خود اکثر اوقات بان معارف آگاه ملاقات کرده
بیان معرفت الهی در میان سے آورد چنانچه از محاورات طرفین چندر بهان منشی شاه جہانی نسخہ
در فرس بعبارت مرغوب بقید تسلیم آورد و وارده کرده بتالیہ بر لب دریائے راوی مکان بابا
نانک است کہ تا حال اولادش در آنجا سکونت دارد و در زمان خویش متافداً سالار مساکت حقیقت
و مشعلہ دار طریق طریقت نظامہ تجلیات انوار الهی مشاہد اشراقات اسرار نامتسناہی بود و اشعاع
ہندی در حقیقت حق وحی مطلق گفته وحدانیت الهی بعبارات واضحہ و استعارات لایحہ ثابت
کرده و گویند کہ ابن برگزیدہ افاق در سنہ ہزار و پانصد و بست و ششش بکرامت مطابقت مشہد
و ہشتاد ہجری در زمان سلطان بہاول لودی در مکان تلونڈی رائے کے پہونہ سعادت ولادت
یافتہ بہانجس در خانہ جد مادری می بود چون در ازل مورد فیوضات الهی بود در خود سالگی علامات
کشف و کرامات و آیات خارق عادات از منصبہ ظہور رسید و بسیاری مردم اعتقاد آوردند و
اکثر اطراف گیتی را سیر کرده در قصبہ بتالہ آمدہ کہ خدا گر دید و در وہی از دیہات بتالہ بر آب دریا
راوی اقامت ورزیدہ غلغلہ خدا شناسی و تاثر کلامی شہرت پذیرفت و عالم عالم خلایق از اطراف
ممالک آمدہ مرید شدند و از نزدیکان انجناب مردانہ نام مطرب بود کہ اشعار این مقرب در گاہ
افریدگار در سرود و نغمہ بامین و لفریب گفته مردم را در دام عقیدت می آورد و ان پیشوا سے
خدا شناسان در عہد سلطنت سلیم شاہ افغان در عمر ما بین ہفتاد و ہشتاد سالگی جهان گذران را
پرو نمود اگرچہ بکمید اس نام خلف کشید داشت اما چون دولت معنوی نصیب او نبود لهذا
لہنہ نام کھتری عرف ترہن را کہ از مصاحبان و مساز و نزدیکان ہماز بود گور دانکہ خطاب
کرده در وقت نزع قائم مقام خود گردانید و مدت سیزدہ سال سجادہ نشین بودہ رحلت نمود
چون پسر داشت امر داس عرف بہیلہ را کہ دامادش بود بر سجادہ نشانداد مدت بست و دو سال
بر ہمناسے خلق پر داختہ قالب ہتی کرد اگرچہ اولاد داشت اما در وقت رحلت را داس عرف
سودھی داماد خود را بجاسے خود نشاندا و ہفت سال سجدہ گاہ مریدان بود بعد ان گور و ارجن خلفت
او سجادہ نشین گشتہ بعدت بست و پنج سال رخت ہستی بر بست پس او گور و ہر گویند خلفت

از روئے خویش حاصل میسازند و طبقه از طبیعت پروران غذا دست با انواع غرورینها معده
 خواہش مبتلی میکنند و طایفه از رنجوران سقیم المزاج بیامن دعای خدا اندیشان واروئے شفا
 بدست می آرند و دران مجمع طرب افزا طرنی در راسته بازار دورویہ انواع غرورینها سکه
 درنگارنگ شیرینہائے و اقلام میوه ربیبی و خریفی با کمال عذوبت و لطیفی برخوانند و مسکینان
 پریمی چنید و طرنی انجمن نعمه و سرود ہنگامہ رقص و تقلید مسرت بخش ناظرین مستمعان میگرد
 و طرنی نظر بہت ان بذلہ سنج و قسمہ خوانان فصاحت نشان از نادری گویند و تقسیمہ افزای متاشائیان
 میشوند و طرنی پہلوانان قوی بازو و جوانان امین پنجم در کشتی گیری کارنامہ مستم و اسفند دیار
 بجای آرند و طرنی بازیگران نادرہ کار از ہنر پردازیہا و کسب بازیہا بدایع و صنایع نظیر میرسانند
 و طرنی اقلام نقویر سے بی نظیر از جوانان بزم و رزم و فیلان کوہ نشان و اسپان قوی بیکدیگر
 گوناگون تصاویر ثنائی از رنگ و مافی بر دیوارہا تقسیم کرده نظارگیان را چون سمورت دیوار مخزنہا
 نی سازند و طرنی بازار بیج و شراد انواع اسلحہ و یراق و اقلام ادوات مطلوبہ مردان جوانان
 و آلات بازی طفلان گرمی شود و ہوسے ہوسے مردم و شور و غوغائے خلایق و او از کوس و
 دہل و طنبور و دف و چنگ و غیرہ گوش فلک ساگر و کثرت گرد و غبار چشم آسمان پر می سازد
 ہے شاید تکلف متاشائے بر روئے کاری آید کہ فلک ہزاران چشم بنظارہ ان کے کشاید
 و کواکب را بشاہدہ ان حیرت می افزاید خویش بید کہ دسے از سر گردی نمی اساید بتاشائے ان
 مجمع بر آسمان ایستادہ میشود و مادہ کہ انجمن انس و زشب است بر لے نظارہ ان روزانہ
 سر از دیکچہ مشرقی می برارند سیاحان ربیع مسکون و سیاران کوہ و نامون چنین مجمع و این قسم
 متاشا در اماکن دیگر نشان نمیدہند اہل بتالہ اکثر بسافت صد فرسنگ از مسکن خود دور در حکومت
 و کامرانی و ناز و نعمت بودہ باشند و ایام این ہنگامہ البتہ از زوی رسیدن بران مجمع میکنند چون
 زاد و بوم نگارندہ این سخہ دل کشائے بتالہ است لہذا اندکے از احوال ان شہر نسبت بہروان
 ہنگامہ پر مسرت اور بہ فتوید در آوردن ضرور دانست و در ہمین دوا بہ پنجاہ کروہے بتالہ
 بسمت شمالی در میان کوہستان کانگرہ قلعہ ایست و حصانت و متانت مشہور و پایان
 قلعہ نگر کوٹ مکانی است منسوب بہ بہوانی زیارت گاہ متقدین و رسال دوم مرتبہ یکے ایام
 ہر دو پہی در ماہ فروردی مردم از دور دستہاراہ یکسالہ طے کردہ زیارت می آیند و کام دل

بر می گیرند و شگفت تر آنکه بعضی بجوایش روانه زبان بر نذر نمی راند و چند ساعت و بعضی را بعد دو سه روز باز درست شود و طرفه تر آنکه در آن مکان بعضی سرازق جدا کنند و رفیقان باز سر برتن او گذارند بحکمست الهی از سر نو زندگی یا بند و دو کوهی نگر کوت جوالا که جای است که چندجا مشعل اما شعله آتش سر برزند و در آن مکان نیز خلایق بزیارت روند انواع اجناس در آن مشعل اندازند خاکستر شوند و آن را حجتگی دانند در و او به رچنا شهر متقدمین سیالکوٹ است و آن شکلوٹ گفته اند آبادی آن به راجه مثل طنائی پاند و آن نسبت میدهند چنانچه در کتاب مهابهار که از تصنیف آن قریب پنجاه سال میگذرد و ذکر معموره و راجه مسطور داخل است و نیز آن راسالکوٹ گفته بر راجه سالها بن منسوب میباشد و قلعه پخته از ویادگار است و در زمان سابق دارالحکومت ولایت پنجاب بود و دوسه گروه آبادی داشت اکنون بسیالکوٹ شهرت دارد و از جمیع قصبات اینصوبه در آبادی افزون است سلطان شهاب الدین غوری چون مرتبه پنجم در سنه پانصد و هشتاد و هجری بقصد تسخیر لاهور آمده محاصره کرد و بران دست نیافت بسیالکوٹ رسید^(۲۱) قلعه کهنه را بتجدید مرتب و تعمیر کرده لشکر خود گذاشته بود و بعد امتداد ایام راجه مانسنگه اکبر شاهی که که فوجدار جمون و جاگیر دار سیالکوٹ بود بهتریم قلعه و رونق شهر توجه برگماشت پس از آن صفدر خان جهانگیری که او هم فوجدار جمون بود داین پرگنه در جاگیر داشت قلعه و برج را بتازگی عمارت کرد و بعد آن اکثر حکام مرست نمودند و قلعه این شهر شعیض آموذ و جمیع خوبیهائے آراستگی دارد و عمارت قانویان قوم بدیسیره و بعضی مردم دیگر بغایت مطبوع و دل کشا است و درین شهر کاغذ نیکی می شود و خصوص کاغذ مانسنگی و هم حریری و خاصه جهانگیری بس نیک و خوش متاش و سفید و صفا دیر پاسازند و باطراف می آیند و کار چکن از ابریشم و کلابتون از قسم بافته و چهره و فوطه و سوزنی و عدشفه و دستار خوان و خواپوش و راوتی بونه دار و کلابتون موزون می شود و هر سال قریب لکهه روپیه از کار چکن دوزی به بیج و شرابی آید و در اکناف گیتی میرو و در نیز جمهر و کتاری و برچی بهتر میکنند و در حواشی این شهر بانات مطرا و فرح افزاست همه ص باغ نظر محمد بهوت و از هر قسم میوه پیدائی یابد و پایان آن ناله یک که از کوه جمبور جو مشد جا رسیست و آن ناله بعد بر آمدن از آن شهر در ده که در سب زمین بین میشود و کپیری نام یابد و در اطراف متفرق شده از نام می افتد در ایام برسات که این ناله طغیان می نماید جمیع مردم سیالکوٹ از اکابر و اصاغر

سراپا برهنه و لنگ بسته و مشک چرم در بر کرده شادان فرحان دران نالاب بازی میکنند اگر
 شخصی از ساکنان ان شهر دور دست باشد دران ایام البسته بیاواب بازی آن شهر مسرور وقت
 میشود و دران خطه دل کشا خواجگاہ امام علی الحق خلف امام زین العابدین است گویند کہ با اتفاقی
 بسیاری از اہل اسلام از عرب بقصد جہاد و رہند بہستان آمدہ با اتفاقی کہ روداد بیا لکوت
 رسیدہ بامنو و جنگ کردہ درجہ شہادت یافتند اکنون مزار منظر انوار ایشان زیارت گاہ
 سعادت و کبار است دوران شهر فیض امود و دارالعلوم و جامع علماء و معدن فضل و مکن فضلاست
 اگرچہ در زمان محمد اکبر بادشاہ زبد و ارباب حال و قال مولانا کے کمال الدین حسین خان
 مرزبان کشمیر رنجیدہ درسنہ نہصد و ہفتاد و یکہ ہجری بیا لکوت رسیدہ بتدریس طلبہ
 علم اشتغال و زیدہ روح علم و ان شہر گردانیدہ اما در عہد خلافت شاہجہاں بادشاہ افضل
 افضل اکمل لہذا منظر طبع متیقم مولوی عبد الحکیم کہ بحر سواج فضل و کمال و در فضائل و افادت
 بہمال بود بیشتر مروج علوم گردید و بر بعضی کتب کما شیبہ تصنیف نمودہ و کلیل معالی مشککہ گردید
 و طلبہ علم از مالک دور نزدیک در مدرسہ متبرکہ ایشان رسیدہ فیض یاب شدند و بعد
 رحلت ایشان مقتدا کے اہل اندر رہنما کے خلیق احمد مولوی عبد اللہ خلافت دینی ان متفقہ
 رونق افزا کے مدرسہ و رہنما کے طلبہ علم اشتغال و زیدہ فضائل معنوی را با علوم ثوری ہمدوش
 و درویشی را با فضیلت ہم آغوش گردانیدہ از افزونی حسن اخلاق در ہنومی طبقات خلایق
 این بزرگ را امام وقت گفتندی در ^{نظرا} مشککہ عالم گیری بعالم جاویدی مشتنا فتور و از وہ کردہ بیا لکوت
 و ہونکل مکانی است منسوب سلطان سرور اگرچہ دایما زیارت گاہ خلایق است اما در ایام
 تابستان طوائف نام از اطراف مالک می آیند و نذورات می گذرانند تا دو ماہ دران مکان
 ہجوم بسیاری شود و پانزدہ کردہ ہی بیا لکوت پور مشڈل در میان جموں مکانی است منسوب
 بہادیو در روز نزول آفتاب بہ برج حمل کہ ان را بیا لکھی گویند عالم عالم خلایق از اطراف گیتی
 آمدہ جمع عظیم میکنند و را جہا کے کوہستان بشوکت و شان رسیدہ تودہ قفق بلند بسته
 نیز اندازی بسیارند و تماشا کے غریب بر روسے کاری آید و از ان مکان دریا بیکے نش می زند
 و بعد بر آمدن از انجا از حد و بیہات پرگنہ ظفر وال دہینگ رو پر سرور و اسن اباد گذشتہ پایان
 پل شاہ دولاکہ بر شاہراہ واقع است پیرسد و از پرگنہ روست اباد و ہرا مار و ہمیش و فرید اباد

وغیرہ گزشتہ دور سازدی واصل می شود در آن پرگنه راویگ راوی گویند در چون کان قلمی
 است سنگ ریزه از دریا کے تری کہ با بیان چون می گذرد بر آورده دانش داده قلمی میا زنده
 دور سفیدی و محکم و ویر پائے مانند ان قلمی برائے دیگر نشان ندیند و سوهره نصب است تشنگی
 بر لب دریا کے چناب در عهد حضرت شاهجهان بادشاہ امیرالامرا علی مردان خان پیوست نصب
 مسطور شهری موسوم با براہیم ابا و بنام خلعت نو و احداث نموده باغی مطبوع طرح انداخته
 کہ دم مساوات با باغ شمالا مار میزند و عمارت عالیہ تعمیر نموده و شش لک روپہ بران عمارت
 و باغ و نہری کہ از دریا کے تری برائے باغ آورده از صورت شدہ و وہی از دیہات سوہرہ
 از سرکار بادشاہی برائے مرست باغ و شہر مذکور بطریق انعام التعمیر تمام امیرالامرا مقرر است
 و در دیہات چناب گجرات نصب است کہ در عهد خلافت محمد اکبر بادشاہ اباد شدہ دیہات
 از پرگنه سیالکوٹ جدا کردہ پرگنه علیحدہ نموده اند در ابتدا این نصب چندان رونق داشت
 چون زبده اولیا کے شاہ دولاد در ان نصب استقامت اختیار کردہ تالاب با و چاہا و مساجد
 احداث نموده بر روی رود چناب کہ از جانب کوہستان آمدہ بمورہ مذکور اسیب
 میرسیند نظرہ بستہ موجب از ویاد ابادی و افزونی رونق گشت زیند شاہ دولاد در بدایت
 حال تمام کما بدہرہ ساکن سیالکوٹ بود و فوجت فقر استکباب اندر داشت خصوص بجناب
 حضرت میان سیدنا حضرت بسیار بجای آورد چون وقت انتقال میان سیدنا در رسید
 نظر فیض اثر بر شاہ دولاد انداخت و از تائید از ان حالت او بطور دیگر گشت و بانوار عرفان شہستان
 باطن روشن گشت و از سیالکوٹ انتقال کردہ و گجرات آمدہ رحل اقامت انداخت از بس کہ
 رونق دل بود خزاین غیب نمودار سے گشت و در بسیاری اماکن عمارت و نظره طرح انداخت
 خصوص پنجگونی امن اباد جانب لامپور سے در باسے دیگ در شاہراہ پل بستحکام تمام
 بستہ کہ از احمدی صاحب دولتان چنین عمارت متین نشود در ایام حیات ان ولایت پناہ عالم
 عالم خلائق از اطراف گیتی بزیارت می آمد و از نقد و جنس فراوان نذورات میگذاشت و ان دانگ
 اسرار غیب زیادہ از آنچه نذر در می آوردند بزیارت و دیگر خواہشگران عطای فرمودند و ہر روز
 انقدر دست بزل و سخا کثادہ میداشت کہ سخاوت تمام عمر ماتم عشر عشیر ان نشود بالآخر در سنہ
 ہفتم عالم گیری بعالم بقارحلت فرمود و در نزدیکی ان شہر مزاران بزرگوار زیارت گاہ طبقات
 لاء سیدنا

خلایق است و انقبیه پیشگاه هرگز مردم و جامع اجناس هر دیار و اشیای نادره روزگار
 است شمشیر و جدمر نادری سازند و کارچکن زیاده از سیالکوت می شود و درین دیار اسپ عراقی
 اسپایر اے شود که بعضی راتاد و هزار روپیه قیمت شود و در دو آب سندھ ساگر نمک سنگ متصل
 شمس آباد از دامن کوه می برانند نمکینی و لطافت ان از نمکهای روسه زمین شهرت تمام از
 و ان را نمک سندھ گویند یعنی در دو آب سندھ پیدای یابد بقدرت این و بدایت افرین تمام کوه
 از نمک واقع شده که طول آن صد کوه و پنج و نشان سے و هند در نظر نامه و کسب نامه
 ان را کوه جووه نوشته اند جووه نامی رئیس قوم جنجوسه بود که بنام او این کوه مشهور شد و و تا
 حال اولاد او در پرگنه کرچپاک و نندینه و کپیتال و غیره که در دامن کوه واقع است سکونت و
 ریاست دارند با بجا جمعی که انهارا لاشه کشن مندر با سکه باوردن نمک مقرب است در دامن
 کوه قبی زیاد از دو صد کیسید و زنه عمیق بر آورد و هر یک که سر پا به سینه چرائی در دست
 و کندی بر کتف گرفته درون نقیب نلمست آمد و رفته کتونی مقدار سه من نمک کشاید و بر
 پشت بناده بیرون می آرند و از ناظمان این امر اجرت گرفته متعیش میشوند از بس که اشتغال کمال
 درین کار دارند ان مردم را رفتن در ان تاریکی و کند بدن نمک و بر آوردن آن بیرون نقیب
 پنج بیم و تصدیح بخاطر نمی رسد و بخت آبی در ان نقیب در ایام تابستان گرمی و در زمستان
 سردی نمی با شد و در جمیع بهار اعتدال دارد اگر چه بسیار اما کن است که نمک از انجامی براند
 اما کوه سرد و کپیوره هر دو نقیب کلان نزد شمس آباد واقع شده که هر سال چندان کوه من نمک
 از ان می براید و محصول ان معده حاصلات اکسند دیگر بسر کار با و شای ضبیطی شود بسیار
 از هر پیشگان از نمک طبق و رکابی و سرپوش و چراغدان می سازند و پوست ان گچ شیرین که
 بسفید کاری درون عمارت ارباب دولت بکار رود و از سنگ ان نیز رکابی و انجوره و غیر ذلک
 می سازند و در نزدیکی آن در حد و کھیال که کھیال چه کلابی است که ژرفای ان کسی نشان ندید ان را
 معبد قدیم می دانند در ایام بزرگ مثل در آمدن آفتاب به برج حمل و غیر ذلک بطوالینت منود
 بقصد نقل نجوم کنند اعتقاد انکه زمین دو چشم دارد چشم راست کولاب بهر نزد اجمیر و
 چشم چپ این کولاب است بالائے همین کوه هفت گروپه قلعه ریتاس ریاست کده
 بانا به جوگی است که ان را نمک گویند و چار کوه بلند واقع شده در ایام مهیود مخصوص روز
 شپورات که روزه است منسوب به یاد بود بر آمدن زمستان خلایق کثیر و طوالینت جوگیان

از وحام میکنند و نیایش گرمی بخاری برند چون شمه از اماکن مشهور پنج دوابه بخرید در آمد حقیقت
شش دریائے این صوبه که برین پنج دوابه حایل است بتسطیر در آوردن ضرور است اولیں دریا
ستلج که از کوہ بہوتبت بر جوشد و از حدود ولایت گلوشہر میگزد و بعد ان کوہ سیر کند حدود کہلور
رسیدہ انولایت را از سہ طرف حایل میشود مرزبان کہلور بتقویت این وزیا و بصوبت کوہہا و مکی
مسکن خود کہ شہر بلا سپور و ارا لایالت اوست از امرائے بادشاہی انخراف دار و وان دریا
بعد بر آمدن از کوہ ووشعبہ شدہ از پایان ماگوال کہ مسکن گوردو گو بند رائے است و کیرت پور
کہ گوردو ہر گو بند و گوردو ہر رائے در انجا سکونت داشتند گذشتہ تار سیدن نزدیک قصبہ پور
یکجائی شود و از انجا پایان قصبہ ماچی دار و گذشتہ روانہ میرسد در منجیل شاہ گذر واقع است
و از انجا نزدیک قصبہ تلون و تہارہ گذشتہ متصل موضع بوہ از اعمال پرکنہ سیدت پور پتی بدریا
بیابان می پیوند و ما بین این ہر دو دریائے دوابہ بست جالندھرو نہروال گویند و وہیں دریائے
بیابان نیز در کوہستان بہوتبت از میان تالاب بر جوشد از پایان قصبہ کاو گذشتہ در قصبہ
سنڈی میرسد و از حدود ولایت سوکھت پچن و مچلوڑی جاری شدہ پایان شہر ہندوں کہ مسکن
بودن فوجدار کوہستان است میرسد پس ازان حدود دہوال و سبنہ و گوالیار میگزد و ولایت
گوالیار اگرچہ چنداں وسعت ندارد اما را جہ انجا بتقویت این دریا و صوبت کوہ از امرائے
بادشاہی اکثر اوقات انخراف میوزد و وان دریا از انجا از کھات نور پور گذشتہ از کوہ بری
اید و بر زمین مسطح رسیدہ از پایان کاتواہن کہ شکار گاہ مقرری بادشاہی است و قصبہ وہیلہ
گذشتہ پایان شہر گوندوال میرسد و در این مکان شاہ گذر مقرر است و از انجا گذشتہ نزدیک
موضع بوہ بدریائے ستلج اتصال یابد و این ہر دو دریائے از قصبہ فیروز پور و محدوت میگزد
و از انجا در حدود محال سرکار و بیالپور رسیدہ در ایام بارش بہن می شود و بعد گذشتن از
و بیالپور ووشعبہ می شود یکے بجانب جنوب رفتہ ستلج نام گرد و دیگرے بطرف شمال براہ قبولہ
کہای و بلدی و انجا پذیرفتہ پناہ نام یابد و این ہر دو شعبہ پس از چند فرسخ باز با ہم پیوند و از حدود
فتح پور کہر و وغیرہ در گذشتہ کہلو گہارہ نام یابد و در حد بلوچان بدریائے سند کہ راوی چناب
و بہت نیز در واصل است منہتی میشود و اینہم دریا سند نام یابد و در حد و بلوچان رسد
سویم دریائے را ولایت در میان بیابان و این دریا دوابہ باری مانجہ مشہور است و راوی از کوہ پیش

تابع ولایت چنبہ کہ مکانی است منسوب بہا دیو پور سنگ گاہ قدیم بر چو شد و پایان شہر چنبہ دار اللیالیات
 مرزبان میگند و وان ولایت از بارش برف ہوا کے کثیری و کابل دار و اکثر میوہ شیرین و لطیف پیدا
 یابد مرزبان انجا از وسعت ولایت و کثرت جمعیت و صعوبت کوہہا و استواری جا دم استقلال
 میزند وان دریا سد راہ لشکر بادشاہی است بعد بر آمدن از چنبہ بحدود ولایت بسوسلی گذشتہ پایان
 قصبہ شاہ پور تابع قصبہ نور پور سپہ شاہ نہر کہ باغ شالامار واقع لاہور میرود و نہر دویم کہ بہر گنہ
 پتہان و سیویم بتالہ و چہارم بہر گنہ پتی بہیت پور میرود و از نزدیک خٹاہ پور کہ از ان دریا بر آورده
 اند ازین نہر با بزرگو عات محال بسیار قح میرسد وان دریا از انجا روان شدہ از حد و بہر گنہ پتہان
 و کاتہوہ و کلا نور و بتالہ و پسر در و امن اباد و دیگر محال گذشتہ رونق افزائی دار السلطنت لاہور
 میشود و پایان عمارت بادشاہی شاہ گذر واقع است و از انجا بر آمدہ بحدود سندھ ہوان و فرید اباد
 و ویک راوی و میہ گذشتہ متصل سراسر سد ہو بہت کروہ ملتان بدریائے چناب بہت
 کہ یکجا میرود و اصل میگردد و چناب نام می یابد چارین دریا کے چناب در میان راوی و این دریا
 دو آب چناب شہرت دار و چناب را در کتب ہندی چندر بہا گان نویسنده بر آمدن چند بہا گان و لگا
 چین نشان میدہند چون از حدود ولایت چنبہ گذشتہ بہ کشتوار کہ زعفران انجا مشہور است میرسد
 دریائے بہا گان از جانب تبت آمدہ ملحق میگردد و چند بہا گان نام میگردد و از انجا بہ روہتال مہنٹال
 عبور کردہ و از نزدیک کوہ ترکا تابع جمون کہ مکان منسوب بہ بہوانی مشہور است گذشتہ پایان
 اسارا بان و اکھنڈ و بصداب و تاب از کوہ بدری آید درین مکان تماشاخانے عجیب و سیرگاہ
 غریب است و آب ان در کمال لطافت با بجات ہمہری میجوید و ازین معنی است کہ آب چناب
 و آب حیات جمینس خطی واقع شدہ بعد گذشتن از ان مکان ہزدہ لخت شدہ میرود و تا رسیدن
 پایان قصبہ بہلول پور مسافت دو از دہ کردہ باز یکجا می گردد و از وہیات پر گنہ سیالکوٹ و پایان
 قصبہ سو دہرہ گذشتہ بودیر اباد میرسد چوب سال این دیار کہ مشہور است سو داگران براہ
 ہمین دریا از کوہستان چنبہ و غیرہ بودیر آبادی آرند و نفع یاب میشوند کشتی با لان چوب
 مرتب کردہ بطریق تجارت براہ دریا بجانب بہکرت تہتہ می برند و در مکان وزیر اباد شاہ گذر واقع
 است بعد ان پایان این قصبہ جاکوتا یوٹیانہ و بہوتہ مرل و ہزارہ میگند و قبر میر و رانجا کہ بشق
 مساعہ بہر شہرت یافتہ و اہل پنجاب کہ محبت داشتگی این ہر دو نقشہا کے بدیعہ و اشعار عجیبہ

بسته سرد و نغمه دل فریب میکنند چار کوه هزاره بر لب دریا واقع است بعد گذشتن از انجا
 نزدیک شهر چند توت که شهر متقدیم است از میان دو کوه میگذرد و تا شاکه مجایب است
 درین شهر مزار شاه برهان که بولایت شهرت داشت و خلایق کثیر اعتقاد دارند واقع است
 و از انجا جاری شده نزدیک قصبه چنگ سیالان مسکن مسماة سیر که در عشق را بنجا مشهور است
 در ریاضه بہت اتصال یافته پیشتر میرود و پنجمین دریائے بہت مابین چناب و این دریائے
 دو آبہ چوتہ مشہور است و بہت کوهستان بہت از حوضی بر جوشد و در شهر کشمیر رسیدہ
 از میان بازار و کوه میگذرد و جابجا در شهر قطرہ نعیمیہ یافتہ و اکثر باغات دل کشا و عمارات فرح
 افزا و سیرگاہہائے دل پذیر و اماکن بے نظیر بر ساحل ان واقع است و بعد بر آمدن از کشمیر در
 حدود پکلی دریائے کشن گنگ درین رود واصل می شود و از انجا پایان قصبہ وانگلی دار الایالت
 سرگودہ لکھن ان میرسد و از انجا از ہر پور و غیرہ حدود لکھن ان گذشتہ پایان قصبہ جہلم کہ درین
 محل شاہگذر واقع است میگذرد و جہلم نام می یابد و از انجا از کچھاک و نندنہ و شمس آباد و بہیرہ
 و خوشاب و خورد خانہ گذشتہ نزدیک قصبہ جنگ سیالان باب چناب می پیوندد و چناب نام می یابد
 ششیم دریا کہ سہ ماہین بہت و این دریائے ولایت پوتھار دو آبہ سند ساگر مشہور است
 و این رود میان ہندوستان و کابلستان و زابلستان حایل است سرچشمہ ان ظاہر نیست
 اما بقول سیاحان از ولایت قلماق بر جوشد و از حدود کاشغر و تبت و کافرستان و حدود
 ولایت کشمیر و پکلی و دنتور گذشتہ باولکہ یوسف زئی میرسد و پایان قلعہ انک بنارس دریائے
 نیلاب با چند رود دیگر از جانب کابل آمد و اتصال می یابد از بس کہ در ان مکان عرض کرد
 تنگ و تند بصابت و مہابت میرود حتی کہ نظر نظار گیان بر ان نمیتواند گرفت بصارت بینندگان
 خیر گے میکند و از متوج و تباطم ان زہرہ ماہیان اب می شود و از صدمات رزہ و قارش سینہ
 سنگ کنت کحت می گردد و در نیچل شاہگذر مقرر است بسبب تند روی اب کشتی از تیر تیر تیر تیر
 در طرفتہ العین بان ساحل میرسد و جانب مغرب بر لب دریا سنگ سیاہی است کہ جلالیہ نام
 دارد بعضی اوقات ہان سنگ خونخوار کشتی متصادم شدہ شکست می یابد کشتی نشینان غرقہ
 در ریاضے فنای شوند از شہت دایما کشتی ہارا از خوف میباشد اگرچہ بر زبان عوام الناس است
 کہ بالائے آن سنگ مزار بزرگوار است کہ جلالیہ نام داشت اما وجہ تسمیہ انچنان استماع یافتہ کہ

کہ در زمان محمد اکبر بادشاہ جلالیہ نام افغان بمبندی و گردن تابی و رہزنی مشہور بود و نوبتی حضرت بادشاہ
 بقصد سیر و شکار کابل ازین دریا عبور میفرمودند ناگهان کشتی جو اہر خانہ خاصہ بنگ مذکور تصادم
 نموده بر شکست بر زبان حضرت بادشاہ گذشت کہ این سنگ ہم جلالیہ گردید از آنجا کہ سخن بادشاہان
 بادشاہ سخن است از ان زمان ان سنگ جلالیہ نام یافت و مقارن ان عمارت سنگین را چہ ہرودیت
 کہ در زمان سالف فرمان روائے آن ولایت داشت و بر ساحل دریائے جانب مشرق قلعہ
 اتک واقع است صادر و وار در اسوائے درآمد و برآمد قلعہ راہ دیگر نیست عمارت دلگشا
 مشرف بدریا خصوص نشینہائے حاکم نشین بر دیواری حصاران برب دریا بغایت فرح
 افزاست و این معمورہ معتدل الہوا و در میان ہندوستان و کابلستان برزخی است کہ این
 روسے طرز و اظہار و زبانی ہندوستانی و از روسے مسکن افغانان و این زبان افغانی است
 القصد ان دریا از ان مکان برآمدہ از کوہستان افغان خشک و غیرہ گذشتہ در حد و دافغانان بنیل
 بہ زمین مسلح میرسد و از آنجا حد و بلوچان و ملتان میگذرد و پنج دریائے پنجاب کہ ہمہ بمثل درآمدہ
 از کوہ شمالی بری آید و انطرف ملتان بتفاوت یک دیگر در حد و بلوچان باین دریای پیوند و ہر ہر
 سند نام می یابد و بحر زخار میگرد و از آنجا پایان قلعہ بہکورد و کحت شدہ قلعہ را در میان میگرد
 و بدین سبب بستی کام و صعوبت مشہور است و از آنجا براہ ولایت سیوستان بحال تہنہ
 می دراید سی گروہی بلدہ تہتہ کہ بندر لاہری مشہور است بدریا شور متہی میگرد و با بجلہ صوبہ لاہور
 ولایتی است خوش آب و ہوا و ملکی است در خوبہائے بے ہتائے تابستان بسیار گرم و
 زمستان بہند وستان سرد و خرپوزہ و تاک بان ایران و توران و انبہ مانند ہندوستان و برنج
 بہتر از بنگالہ و نیشکر خوب تر از دکن باشد اکثر در باب یاری چاہ است ہنر پیشگان متقدین چرخ
 مرتب کردہ اند کہ سیصد و شصت چوب خورد و کلان و زیادہ از صد کوزہ خورد ہر ان بکار بردہ
 و ان را بکلت جر ثقیل جفت گا و بگردش در آرد چندین صدمن اب از یک گردش در ان گذرہ
 از چاہ براید و بزراعات نفع بخشد و مدار زراعت خریف در بیج و ارزانی غلہ بر بارش است و
 در بعضی امکنہ خصوص بر دریائے بیاہ و بہت ریگ شری نمایند طلا بری آید و در کوہ شمالی در بعضی
 جاگان نقرہ و مس و رومن و جسد براید و برارندگان را نفع بخشد و محصول دسر کار بادشاہی و ہند
 طول این صوبہ از استیلج تا دریائے سند صد و ہشتاد و کردہ و عرض از پیرہ تا چو کہندی ہشتاد
 و ہفت کردہ شرق رویہ سہرند و غرب سولتان و شمال کشیر و جنوب میا پور پنج سرکار بیست

پنج دوا به مثل برسد و شانزده محال و هشتاد و نه کردوسی و سه لک و هفتاد هزار دام داخل این صوبه است

صوبه دل پذیر کشمیر

دارالملک این ولایت سر پنجر از ویر بازا و چهار فرسنگ آبادی داشت در پهلوی پست مار و پنجه از میان بگذرد و گوناگون صنعت گران و هنرمندان و هنر پیشگان و دانشوران هر کسب و پیشه و فنملا و علماسکونت دارند اقسام پشمینه خاصه شمال بس گزیده شود و در صنعت کشور بطریق ارمغانی رود و سقرات از پشم سازند بس ملایم و خوش نما شود و دانه و پونیک بافند رسم بازار کمتر در نگاه خرید و فروخت را هنگامه گرم دارند عمارات خانها همه چوبین چهار کشیده و افزون بسازند در اشیاء پامین چار و او بر نه اسباب دویم اسایش جاسویم و چهارم برائے رحمت خانه و از بسیاری چوب و خس زمین کاغ سنگین خوشتی سازند و دیوار بند رسم نیست همه خانه از چوب سازند و بر فراز سقف لاله کارند و در ایام بهار شکفت نمایش جلوه دهد مار و کژدم و دیگر جان ازار در شهر نباشند یک پیش و پشته و گس فراوان نزدیک شهر کولابی است پس بزرگ چند فرسنگ راز و ان رادل گویند همه سال پر آب با لطافت و گوارائی و آب او بروز گاران گنده نشود و یک طرف ان به پر گنه پیماگ پیوسته است اگر چه مردم بارگران بر پشت گرفته کریوه نوردی کنند اما فراوان دار بار کشتی بر کشتی است در نیصورت ملاح و در و گرد و کان گرم و فراوان بر همین آباد اگر چه آنملک رازبانی خاص است لیکن دانش نامها بزبان سنسکرت و خط پند نویسد و بیشتر بر برگ تو ز که درخت خاص دارالملک است بزنگارند و هگی کهن نامها بران نوشته و سیا هی چنان سازند که بشست دشو نرود و اگر چه اهل هند هگی انولایت را پرستشگاه دانند و شگرف داستانها بر گزارند اما بعضی اکنه بزرگ تر نوشته اند نزدیک سنده براری چشمه ایست شش شاه خشک باشد و در روز معین کشاورزان بران سر زمین به نیایش روند و گو سفند و بز بسپاس گذاری بکار برند بقدرت الهی آب بر جوشد و مزد و عالت پنج موضع سیراب گردد چون بز یادتی گراید بامین پیشین نیاز مندی کنند آب کم شود و نزدیک ان آب چشمه ایست گوگ ناگ نام آب آن بس سرد و بک و گوارا اگر گرسنه بنوشد سیر گردد و از سیری اشتها آورد در موضع مین پورده دوازده هزار

بیکند زمین زعفران زار نظر فریب و شور پسندان است آخر ماه فروردی و هگی اردی بهشت ایام کشت کار
 قلبه لاند زمین نرم گردانند و بکنند قطعه قطعه زمین آماده کاشت سازند و پیازها که زعفران بنجاک
 و نشانند بیک ماه سپر گردد و در آخر ماه الهی بکمال رسد از یک وجب زیاده نباشد تنه سفید قام باشد
 چون برابر ببالد آغاز گل کند و یکی از پس دیگری تا هشت گل عشرت آورد و شش برگ سوسنی و بیشتر بیان
 ان شش سه تار زرگون و سلال قام و زعفران از سه سین و چون گل آخر گردد سبزی بر تنه پدید آید و از
 یکبار کاشت شش سال گل برود و در سال اول که شود دویم ده سی برای سویم بکمال رسد تا شش
 سال پیاز بچه بکنند اگر همانجا نگذارند باید کمی پذیرد و لیکن بر آورده بدیگرے جا بکارند در موضع
 زیلون چشمه و حوضی است از امعبد شمرند چمن پندارند که تخم زعفران از ان پدید آید و در آغاز کشت
 بدان چشمه ساز نیایش نمایند و شیر گا و در ان ریزند اگر ریخته باب فرو نشیند فال نیکو برگیند و زعفران
 خوب و خوراه شود و اگر بر روسے آب ماند فال نکو بیده است و میان تربت کلان غاریت و وزن
 ان از پنج پیکر است امرنات نام بزرگ پرستشگاه انکارند چون ماه تخت اشعاع بر آید در ان غار
 جناب وارے انتخ پدید آید و هر روز قدری افزاید تا پانزده روز بدو گز الهی برسد چون ماه بگی گراید
 ان پیکر نیز کاستن گیرد و انجام ماه اثری مانند ان را پیکر مهابود و دانش بر آمد کارها دست مایه دانند و
 شکرناک چشمه ایست همه سال خشک باشد مایه که تا پنج نهم ان روز جمعه افتد در ان روز بر جوشد و از
 صبح تا شام روان شود و فراد ان مردم بجوم اوزند **پانتهال** بتخانه ایست منسوب بزرگا هر کس که از حال خود
 و دشمن اگی طلبد بر پنج پخته در او ندر سازد بکے بنام خود و دیگرے بنام دشمن درون بتخانه نهد و در
 رابه بندد و روز دیگر نیایش کنان نزد مش حال نماید هر که بگل و زعفران امود بود کار او بشاید گراید
 و آنکه خس و خاشاک باشد حال او تباہ گردد و شکفت آنکه در خصوصتی که شناسای حق دشوا باشد هر
 کس را در مرغ و یا دوز و او ده بدان عبید فرستند و هر دو جان دار را مسموم گردانند هر کدام دست بر ان مالده هر
 حق با دوست جانور دهر الوذ بزید و دیگرے بیرون و پوسر حوضی است میست گز در میست گز اب از درونه ان
 بر جوشد هر کس از اادی سال و نیک و بد حال خویش اگی جوید و یک سفالین پر از برنج کرده نام خود بکنا
 ان نویسد و هر بسته در ان چشمه اندازد پس از چند گاه ان دیگ بخوردی خود بر روسے آب آید
 ان را بکشاید اگر برنج خوشبو و گرم آید ان سال شایسته و خجسته باشد و اگر گل ولای و خس و خاشاک باشد
 بود حال و اگر گون شود در کوتهار چشمه ایست یازده سال خشک باشد هر گاه مشتری باسد رسد روز
 پنجشنبه بچوشد و در هفت روز خشک گردد و در نهمین و یگر باز آمد تا یک سال چنین باشد در موضع سولها

درخت زاریست حجاب بران بر نشینند و پر کلکی از انجا برگیرند و خورش بدان جانور مقرر و ناکامو چشمه
 ایست نیله ناگ نام برگیرند عرض او چهل بیگم آب بغایت صاف کبود می نماید و آن را بنیایش گاه
 انگارند و در گرواد بسیاری رخت هستی بانس در دهند و شکفت آنکه از وفال برگیرند جز را چهار بخش کرده
 در داند انداگر طاق بر افرازانند نیکو شمرند و در نه تباها انگارند در پیشین زمان کتابی از ان پدید آمد آن را
 نیل مته خوانند چگونگی کشیر و خواص و معاد تفصیل در دمندر حست چنین گویند که در زیر آب شهرت
 ابا و عداوت عالیبه دارد و در زمان فرمان روائی مدوشاه بر مینی در سه شند و بعد از دوسه روز بدی آمد
 و تحفه های می آورد و خبر می داد در دامن ان دو چشمه دوگز از یک دگر جدا بود یکی فرادان سر و دیگری
 پس گرم از اچستش گاه شمرند و استخوانی کلخ کالبدر را در انجا خاکستر گردانند میان کوه کولابی است
 بزرگ استخوان و خاکستر مردگان اندازند و ان را وسیله تقرب الهی پندارند و اگر در گوشت جانوران
 افتد برف و بان سخت در گردد و در موضع پار و اچشمه ایست که بر و صان روز یکشنبه سحر گاه
 باب رود تن شویند و تندرستی یا بند نوسر نام معبدیست منسوب به اویو هر که زیارت گری رود
 او انالانت پرستش گری بگوشش آید و کس نداند که از کجاست نزدیک ان پیوست
 به بت خورد کولابی است بزرگ اول نام دوره بست و هشت کرده دیاسه بهت در وریند و
 لختی ناپدید گردد و نزدیک کرگان دوره ایست سویم نام در انجا ده جریب زمینی است چون مشتری باسد
 رسد تا یک ماه چنان گرم شود که درخت بسوزد و یک پر کرده زمین گذارند نزد پیوست ان قصبه ایست
 ابا و کراج دهه او یک سوبکا شغز پیوند و غرب رویه پگی است در گذران س آب پوست درخت بر
 بگسترند و بر اطراف ان سنگ نهند تا آب نبرد پس از دوسه روز بدشته بافتاب گذارند چون خشک شود
 بر نشانند طلا ریزه تا دوسه توپگی بر آید و ده دیگر بد و پیوسته گلگت ان نیز با شغز پیوند و در انجا طلا تاک
 شوی بدست آوند و در فنه راه از نامون دریای است از ولایت دکن و می آید پدمنی نام از وسط
 برستانند و بر کناران سنگین معبدیست ان را معباد گویند بدرگا منسوب است و پس بزرگ است
 در بر شتی شکل بچه جنبش در آید سر کار پگی داخل انی صوبه است سی پنجره دراز و بست و پنجره مهتابان تران برف
 بار و در بر بیشتر شود و ریزش ابر مانند هندوستان و از سه دریا فیض برگیرند کشن گنگ و بهت
 دسند و زبان این دیار نه کشمیر مانده هندوستان و نه برالستان نخود و جو بیشتر شود و زرد الو و شتالو
 و چهار مغز خود رو باشد و میوه تن رسم نیست جانور شکاری و اسب و اشتر و گا و گاو میش میان بزرگ خروس